بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 22 دی 1394.

در مورد بحث سابق من عرض کردم که بعضی وقت ها مرحوم نجاشی در تلفیق اسناد دچار اشتباه شده است این را آدرسش در شرح حال سندی بن ربیع هست که حاج آقا در جلد 9 نکاح صفحه 3092 این را توضیح داده اند و من هم در حاشیه یک توضیحی در مورد روش تلفیق اسناد داده ام. یک نکته ای هم در مورد بحث سابق عرض کنم آن بحث سابق ما کلیات بحث را طرح کردیم. این بحث البته یک سری جزئیاتی دارد که آن جزئیات در جای خودش باید بحث شود بعضی چیزهایی که ممکن است توهم شود که با عرائض ما منافات دارد وجود دارد. مثل عبارتی که نجاشی در ترجمه حسین بن سعید وارد شده است. یک عبارتی دارد آن را حالا بعضی ها تصور می کنند که با عرائض ما منافات دارد که ندارد باید بحث هایش در جای خودش بحث شود و علاوه بر اینکه مؤیدات زیادی از این طرف هست ما کلیات بحث را طرح کردیم و وارد جزئیاتش نشدیم. و یک نکته دیگری هم که در این بحث هست اینکه آیا بین حدثنی و اخبرنی فرق هست یا نیست باید در جای خودش بحث شود چون در بعضی از چیزها می گویند که اخبرنی را می شود در اجازه به کار برد ولی حدثنی را نمی شود. این تفسیر در کتاب های درایه هم هست ما در مقام بیان جزئیات بحث نبودیم آن هم یک نکته بحث است. فقط اجمالا یک نکته ای را چون کوتاه است به نظرم رسید اگر عرض کنم بد نیست. آن هم این است که در شرح حال هارون بن موسی تلعکبری، دارد که می گوید هارون بن موسی تلعکبری در رجال شیخ هست، معذرت می خواهم در شرح حال محمد بن حسن بن ولید در رجال شیخ. می گوید از هارون بن موسی تلعکبری روایت می کند و

**و قال انه لم یلقه و وردت اجازته علی ید صاحبه جعفر بن حسین المؤمن**

می گوید محمد بن حسن بن ولید را خودش ملاقات نکرده است و فقط اجازه بدون ملاقات داشته است. همین تلعکبری در سه جا، اخبرنی محمد بن حسن بن ولید از او نقل شده است. در جمال الاسبوع است انگار دوجا و یک جایی هم در همین برنامه درایه النور شما مراجعه کنید کلمه تلعکبری با محمد بن حسن بن ولید اینها را بزنید و چیز کنید آدرس هایش را پیدا می کنید.

این بحث تمام است.روایات مسئله را داشتیم می خواندیم. همان روایت بصائر الدرجات بود.

**علی بن اسماعیل عن علی بن النعمان عن سوید عن ابی ایوب عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام**

در اینجا خب در مورد بصائر الدرجات صحبت کردیم. علی بن اسماعیل در این سند هم قبلا اشاره کردم که علی بن سندی است. علی بن اسماعیل بن عیسی که بحث وثاقتش هم گذشت. عن علی بن نعمان عن سوید، سه نفر به نام سید علی بن نعمان از آنها نقل می کند. یکی سوید بن مسلم القلاء است که در نجاشی وارد و توثیق شده است. یکی سوید القلانسی هست سه چهار جا در کافی به نام سوید القلانسی وارد شده است. یک مورد بصائر هست سه جا کافی هست. کافی 5 صفحه 23 رقم 3، 27 رقم 2 و 54 رقم 7. یک جا هم در بصائر الدرجات هست که سوید القلانسی. یکی سوید بن مسلم القلاء که نجاشی او را ترجمه می کند و توثیق هم می کند. نفر دوم سوید القلانسی هست و نفر سوم سوید بن سوید مولی محمد بن مسلم است. سوید مولی محمد بن مسلم که در رجال نجاشی ترجمه شده است و راوی کتابش محمد بن ثنان و علی بن نعمان عن سوید بکتابه. خب ممکن است از این جهت تصور شود که این روایت گیر دارد چون معلوم نیست مراد سوید بن مسلم القلاء باشد. ممکن است آن دو نفر باشند که توثیق ندارند. ولی تحقیق این است که یک دانه سوید بیشتر نداریم. سوید القلانسی آنجا محرف است. هر سه موردی که در کافی نقل شده است در نسخ معتبر به جای قلانسی، قلاء هست. در این چاپ دار الحدیث مراجعه کنید هر سه موردش را نسخ معتبر قلاء است. این یکی. آن بصائر الدرجات که سوید القلانسی هست همان روایت را در کافی نقل می کند قلاء نقل کرده است. سوید القلانسی اصلا نداریم. کلمه قلانسی، نسی اش را گاهی اوقات نحوه نوشتنش به صورت یک همزه بزرگ می شود. قلانسی را که می نویسند قلاء را شما نسی را ببینید قلاء را یک همزه گنده اگر بگذارند این همزه گنده را نسی را خوانده اند. به خاطر شباهتی که نسی با همزه دارد، هیچ ارتباطی هم با آنکه به ذهن شما رسید ندارد!!!

شباهتی که با او دارد قلاء به قلانسی تحریف شده است. این هم یک بحث. اما سوید مولی محمد بن مسلم چه؟ ظاهرا نجاشی در همان ترجمه سوید بن مسلم که ذکر می کند عبارت نجاشی این هست:

**«سويد بن مسلم القلاء مولى شهاب بن عبد ربه بن أبي ميمونة مولى بني نضر بن قعين من بني أسد، و يقال سويد مولى محمد بن مسلم،**

خود همان محمد بن مسلم را بعضی ها اختلافی هست که این مولی شهاب بن عبد ربه هست یا مولی محمد بن مسلم هست. ظاهرا کس دیگری نیست. همین سوید القلاء است ولی سوید القلاء اختلافی هست که این مسلم اسم پدرش هست یا مولی محمد بن مسلم هست و از عبارت و یقال سوید مولی محمد بن مسلم، به نظر می رسد که اشاره به اختلافی هست که در مولویت سوید بن مسلم القلاء هست که مولی شهاب بن عبد ربه هست یا مولی محمد بن مسلم هست. هیچ جا سوید مولی محمد بن مسلم وجود خارجی ندارد. فقط در همین عبارت رجال نجاشی هست و این هم ظاهرا ایشان به دلیل اینکه اختلاف اقوال بوده است و بعضی ها سوید بن مسلم القلاء را، مولی شهاب بن عبد ربه ذکر می کرده اند و بعضی ها مولی محمد بن مسلم ذکر می کرده اند ترجمه ذکر کرده است که دو تا طریق مختلف هم، طریق هایشان هم به یک معنا به یک جایی و هر دو به علی بن نعمان منتهی می شوند. یک کمی با هم دیگر متفاوت هست. ولی سوید مولی محمد بن مسلم یکی از اقوال هست ظاهرا در مورد همین سوید القلاء و کس دیگری ظاهرا نیست. علی ای تقدیر هیچ یک از آن نام ها، حالا سوید القلانسی که تحریف است، سوید مولی محمد بن مسلم در اسناد هیچ جا وارد نشده است این همین سوید القلاء هست که نجاشی ذکر کرده است و ترجمه کرده است و توثیق کرده و امثال اینها. خب این بحثی ندارد.

نفر بعدی عن ابی ایوب است. من فرصت نکردم مراجعه کنم خودم به دست نوشته ام. دیدم که در کافی جلد 1 صفحه 636 حدیث 1 از چاپ دار الحدیث، آنجا در حاشیه اش یک مطلبی از من نقل کرده است مصحح کتاب که این ابی ایوب مصحف ایوب است. ابی اش زائد است. آنجا یک بحثی دارد که به اصطلاح نوشته است که فلانی در حاشیه سند گفته است که این ابی ایوب مصحف ایوب است. آن را خودتان مراجعه کنید این ابی ایوب همان ایوب بن الحر هست که در روایت قبلی وارد شده است. ایوب بن الحر عن ابی بصیر هست این روایت همان روایت کنت عن ابی عبدالله یا کنت عند ابی جعفر فدعا بالجامعه، روایتش هم که عین هم بود. همان ایوب بن الحر هست حالا چه ایوب بن الحر باشد و چه ابی ایوب از جهت اعتبار فرقی ندارد و هر دو معتبر هستند ولی علی ای تقدیر آن که شیخ سوید هست را مکرر سوید از او روایت دارد، ایوب بن الحر است. ابی ایوب خب راوی معروفی است این خیلی وقت ها معروفیت ابو ایوب باعث می شود که کلمه ایوب را که اشخاص می بینند به جایش ابی ایوب قرار دهند. خصوصا با توجه به ابی بصیری که در بعد آن هست. خیلی وقت ها ناسخ که می خواهد عبارت را بنویسد سوید را که می بیند ایوب بعدش عن ابی بصیر آن ابی در ذهنش جاگیر می شود با ایوب خالی تنهایی ذکر کردن اسم غریبی است این غریب بودن اسم ایوب باعث می شود که این را تبدیل کند به عن ابی ایوب. روال طبیعی تحریفات، تبدیل نامأنوس به مأنوس است. یکی از مهم ترین قواعد در باب تحریفات این هست که ذهن انسان خیلی وقت ها با توجه به مأنوساتی که خودش دارد عبارت را مطابق آن چیزهایی که به آن انس دارد قرار می دهد. خب ایوب تنهایی بدون هیچ مشخصه خب غرابت دارد به خلاف ابی ایوب. ابی ایوب به همین نام خیلی مکرر در اسناد وارد شده است و همین باعث می شود که طرف ایوب خالی را که ببیند به خصوص در جایی که ابی بعدش دو تا ابی، ابی بصیر عن ابی جعفر، دو تا ابی بعدش واقع است این باعث می شود که یک ابی سر این ایوب هم قرار بدهد. خب علی ای تقدیر این روایت از جهت سندی بحث دیگری ندارد. روایت بعدی اش فقط همان عن ابی جعفر علیه السلام هست کنت عنده که ما سابقا استظهار کردیم که آن قصه دعا بالجامعه و اینها مربوط به امام صادق علیه السلام هست نه مربوط به امام باقر. آن یک توضیحات دیگر هم دارد که بماند.

خب روایت بعدی

**عده من اصحابنا عن سهل بن زیاد**

عده ای که از سهل نقل می کنند در آنها علان کلینی هست که در وثاقتش بحثی نیست و خب یک محمد بن حسن در آن هست که بعضی ها خیال کرده اند که محمد بن حسن آن صفار است ولی مرحوم بروجردی فرموده اند که محمد بن حسن آن، محمد بن حسن طائی رازی هست و استدلالات ایشان را آورده اند که استدلالات متینی هست من در بعضی از تعلیقاتم استدلالات دیگری هم ضمیمه کرده ام برای اثبات فرمایش مرحوم آقای بروجردی و شاید منتشر هم بشود این بحث. این خب بحثی ندارد. البته محمد بن حسن طائی اصلا کلا این کسانی که کلینی زیاد از آنها روایت نقل می کند ما اینها را دلیل بر وثاقت مروی عنه می دانیم. خب این بحثی نیست. حالا اگر آن هم نباشد عده من اصحابنا اینکه کلینی از چند نفر نقل کند بخواهد تصادفا از چند ضعیف نقل کند آدم اطمینان دارد که در میان این عده آدم ثقه وجود دارند علاوه بر اینکه جماعتی که مطلبی را ذکر می کنند این مطلب نوعا اطمینان بخش می شود. خب عن سهل بن زیاد، سهل بن زیاد مورد بحث است. شیخ در بعضی جاها توثیق و در بعضی جاها تضعیف کرده است. نجاشی تضعیف کرده است و امثال اینها ما آن را ثقه می دانیم عمده توثیق سهل بن زیاد هم یکی دو بیان دارد. یکی عبارت فضل بن شاذان هست در مورد این سهل بن زیاد که در یک جایی در موردش صالح بن ،، در شرح حال ابی الخیر، نمی دانم صالحش چه هست. می گوید فضل بن شاذان او را نمی پسندید، حالا اسم صالح بن یادم رفته است مکنی به ابی الخیر. فضل بن شاذان او را می پسندید ولی سهل بن زیاد را نمی پسندید در مورد سهل بن زیاد می گفت یقول انه احمق. اینکه سهل بن زیاد را فضل بن شاذان فقط به عنوان احمق بودن معرفی می کند این معنایش توثیقش است. یعنی نقطه ضعفش

سوال: صالح بن ابی حماد

صالح بن ابی حماد. صالح بن ابی حماد مکنی به ابی الخیر. این می گوید که این شخص احمق هست این احمق بودن معنایش این است که نقطه ضعفی که دارد احمقیتش است. در این مقامی که مقام مذمت سهل بن زیاد است به احمق بودنش اشاره کنند معنایش این است که آدم ثقه ای است. آدم متعمد کذب نیست دروغ گو نیست. احمق است. و بنابراین می خواهد بگوید مشکلاتی که برای سهل بن زیاد ایجاد شده است از این احمقیتش است. ممکن است این احمقیتش باعث شده است که از ضعفا روایت کند اکثار روایت ضعفا کند خوش باور باشد و خیال کند که اشخاص آمهای درستی هستند پیش آنها برود ولی از این استفاده می شود که تعمد کذب ندارد.

سوال: تأثیر در روایت داشت چه؟

پاسخ: احمق بودن تأثیر ندارد در پذیرش روایت. ولی از این عبارت فضل بن شاذان استفاده می شود که آدمی هست که منهای جهت احمق بودن نقطه ضعف دیگر ندارد که از آن وثاقت در می آید.

سوال: ....

پاسخ: آنها اکثار روایت از ضعفا و اینها باعث تضعیف خود شخص نمی شود. خب اکثار روایت کلینی و اینها دلیل بر وثاقت سهل بن زیاد تلقی می شود.

**عن علی بن الاسباط**

علی بن اسباط در وثاقتش بحثی نیست فقط بحث هست که آیا بر فطحی بودن، و در اینکه فطحی بوده است یک زمان بحثی نیست ولی اینکه آیا از فطحیت برگشته است و مستبصر شده است کما یقوله النجاشی. یا اینکه بر فطحیتش باقی مانده است و مات علی مذهب الفطحیه کما ورد فی رجال الکشی، اختلافی است. خب اینجا هم راحت نیست اظهار نظر کردن در این زمینه. این است که از علی بن اسباط روایت موثقه تلقی می شود.

**عن عبدالله بن الغیره**

آن هم از اصحاب اجماع هست و از اجلا ثقات.

**عن عیینه بیاع القصب**

این عیینه ظاهرا تصحیب عتیبه است. حالا یا عتیبه تصحیف عیینه است. حالا آن بحثش را من یک جایی در تعلیقات بصائر الدرجات مفصل آورده ام. یادم نیست کدامش را انتخاب کردم عیینه را مصحف عتیبه گرفتم یا آن ها را الآن در خاطرم نیست. ولی این عتیبه یا عیینه بن میمون بیاع القصب، در رجال نجاشی ترجمه شده است ثقه جلیلٌ و ثقه العین، خیلی توثیق محکمی در موردش شده است و در وثاقتش بحثی نیست.

**عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام**

این هم روایت مشکلی ندارد از جهت اعتبار. روایت بعدی

**الحسین بن سعید عن القاسم بن محمد و فضاله عن ابان بن عثمان عن ابی بصیر قال قرء ابا عبدالله علیه السلام**

در وثاقت روات این سند هیچ بحثی نیست حالا آن قاسم بن محمد را هم اگر کسی قبول نداشته باشد چون فضاله به او عطف شده است آن مشکلی نیست. فقط در مورد ابان بن عثمان بحث هست که آیا ناووسی بوده است یا نبوده است صاحب قاموس الرجال می گوید نه، کان من الناووسیه مصحف کان من القادسیه است و این از قادسیه بوده است و با این تحریف شده است و احتمالش کاملا هست که کان من الناووسیه محرف کان من القادسیه باشد و اصلا ناووسی که یکی از فرق منحرف است نباشد و امامی باشد و احتمالش جدی است.

سوال:...

پاسخ: یعنی از شهر قادسیه است.

این است که بنابر تحقیق ابان امامی ثقه است. علی ای تقدیر جزو اصحاب اجماع شمرده شده است و در وثاقتش بحثی نیست.

سوال: ... شک می کنید چطوری ترجمه می کنید

پاسخ: این اگر اثبات شود که مثلا یک موقعی هست که نمی دانیم که مثلا این امامی بوده است یا غیر امامی، حکم تابع اخص مقدمتین است. یعنی دیگر حکم روایت موثقه پیدا می کند. مثلا روایت علی بن اسباط که گذشت را ما موثقه می دانیم. یعنی در حکم، فی حکم الموثقه است.

این روایت هم صحیحه است. با توجه به اینکه ابان را ما امامی می دانیم صحیحه است و بحثی در آن نیست. متن این است

**قَالَ قَرَأَ عَلَيَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فَرَائِضَ عَلِيٍّ ع فَإِذَا فِيهَا الزَّوْجُ يَحُوزُ الْمَالَ إِذَا لَمْ يَكُنْ غَيْرُهُ**

سوال: امامی بودنش غیر از .... قرینه دیگری..

پاسخ: حالا آن بحث هایش همان جا مفصل ذکر شده است. حالا که گفتید بگذارید اشاره به یک نکته ای در مورد ابان بکنم. ابان بن عثمان گفته اند ناووسیه است از شواهد عدم ناووسیه بودنش این است که از امام کاظم روایت دارد و هم روایت مستقیم از امام کاظم دارد و هم روایت با واسطه. و اینها با ناوسسی بودن ظاهرا منافات دارد حالا نجاشی هم گفته است که از امام کاظم روایت کرده است آقای خوئی است یا صاحب قاموس الرجال است که گفته اند که ما پیدا نکردیم ایشان تتبعشان در کتب اربعه بوده است و در کتب اربعه پیدا نکرده اند ولی نه، هم روایت مستقیم دارد البته در کتب اربعه نیست و در کتب اربعه با واسطه از ابی الحسن علی السلام روایت دارد هر دو اینها با ناووسی ها، ناووسی ها کسانی هستند که وقفوا علی ابی عبدالله علیه السلام. امام صادق علیه السلام را امام آخر می دانستند و به ائمه بعدی معتقد نبودند ولی ابان از امام کاظم هم روایت دارد و ظاهر روایت این است که امام را قبول داشته است و با واسطه هم روایت دارد و همه اینها با ناووسی بودش منافات دارد. اما روایت بعدی.

**احمد بن محمد بن عیسی عن معاویه بن حکیم عن اسماعیل عن ابی بصیر قال سألت ابا جعفر علیه السلام**

در مورد این سند غیر از اسماعیل سایر افراد این سند، افراد ثقه ای هستند. اما اسماعیل. اسماعیل که از ابی بصیر نقل می کند سه نفر اسماعیل در این معنا، من فرصت نکردم به چیز حاج آقا مراجعه کنم. حاج آقا اسناد ابی بصیر را دارند پیشم نبود که مراجعه کنم ولی آنکه در برنامه درایه النور سه نفر به نام اسماعیل ذکر کرده است. یکی اسماعیل جوهری که با اسماعیل بن ابی غره یکی گرفته شده است. یکی اسماعیل بن عمار یکی اسماعیل بن عبد الخالق. که اسماعیل الجوهری که همان اسماعیل بن ابی غره است توثیق ندارد. اسماعیل بن عبد الخالق در وثاقتش بحثی نیست. اسماعیل بن عمار یک مقداری در اینکه ثقه هست یا نیست مورد بحث است. ما آنجا در برنامه درایه النور اسماعیل بن عمار را توثیق کردیم و نوشته ایم که ثقه علی الظاهر. ثقه علی الظاهر جایی هست که از یک عبارتی از عبارات ائمه رجال ما استظهار توثیق کرده ایم. اشاره به یک عبارتی است در رجال نجاشی که ما از آن استظهار وثاقت کرده ایم. ولی به نظرم اشکال آمد حالا من مطلبش را می گویم آن این هست که عبارت رجال نجاشی در ترجمه اسحاق بن عمار این هست می گوید شیخ من اصحابنا ثقه و اخوته یونس و یوسف و قیس و اسماعیل و هو فی بیت کبیر من الشیعه. ما سابق به طبع مرحوم محقق تستری عبارت را اینجوری معنا می کردیم که این و اخوته یونس و یوسف و قیس و اسماعیل عطف به ضمیر مستتر در ثقه هست. یعنی مرحوم نجاشی در عطف به ضمیر مستتر لازم نمی دانند که آن ضمیر تکرار شود. در کتاب های ادبی مطرح است که اگر به ضمیر مستتر بخواهد چیزی عطف شود به اسم ظاهر باید تکرار شود و عطف بدون تکرار ضعیف است. هست ولی ضعیف است. از عبارت های نجاشی استفاده می شود که ایشان این روش را صحیح می دانسته است. عطف به ضمیر مستتر و من در مقاله ای که در رجال نجاشی نوشته ام موارد خیلی روشنی که اثبات می کند که این نجاشی این مطلب را معتقد بوده است را آورده ام. صاحب قاموس الرجال یک سری موارد را استشهاد می کند که آنها خیلی دلیل نیست ولی من شواهد دیگری آورده ام که این را کاملا اثبات می کند. بصری و ابوه، یا امثال این تعبیرات دو سه جا هست که خیلی واضح است آدرسش را آنجا مراجعه کنید من تمام مواردی که احتمال می رفت عطف به چیز باشد همه را استقصاء ولی دو سه ادرسی که خیلی مهم بوده است قطعا عطف به ضمیر مستتر هست در مقاله رجال نجاشی که در دانشنامه جهان اسلام چاپ شده است آورده ام. ولی مشکل قضیه این است که درست است قطعا نجاشی این مبنا را کبرویا داشته است. ولی اینکه صغرویا از مصادیق آن باشد خیلی روشن نیست می تواند این باشد، ثقهٌ و اخوته سه نفر. اخوته مبتدا باشد و یونس و یوسف و قیس و اسماعیل خبرش باشد. صاحب قاموس الرجال می گوید که نجاشی کتاب انصاب نیست. بنابراین بنابراین باید این حتما عطف به ثقهٌ باشد. کتاب رجال هست و به نصب چه کار دارد. قبلا این را اشاره کردیم که نجاشی در مقدمه آغاز جلد دومش خودش تصریح می کند که اصلا معرفی کتاب بحث اینکه در صدد ذکر انصاب رجال هست آن را اورده است. مقدمه جلد دوم اول جلد دوم اسم کتاب را که می آورد، و ما قیل فی کل رجلٍ من مدح أو ظن، قبل از این ما قیل فی کل رجلٍ من مدح أو ظن، مدح انصاب را آورده است. بنابراین یکی از هدف های نجاشی ذکر انصاب روات بوده است و ذکر خاندان ها و ارتباطات روات با هم بوده است. مشکل است به نظرم با این عبارت بشود توثیق کرد اسماعیل بن عمار را. ولی شاید بشد از یک عبارت دیگری هست در رجال کشی به سند صحیح نقل می کند

**عن محمد بن عیسی عن زیاد القندی قال: كان أبو عبد الله عليه السلام إذا رأى إسحاق بن عمار و إسماعيل بن عمار قال: قد يجمعهما لأقوام**

دارد. این غلط است ظاهرا و

**قَالَ وَ قَدْ يَجْمَعُهُمَا لِأَقْوَامٍ**

ظاهرا درست است. یعنی خدا

**يَعْنِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ‌**

در ادامه اش دارد. یعنی می گوید خداوند گاهی اوقات دنیا و آخرت را بر بعضی ها جمع می کند و در مورد اسحاق بن عمار و اسماعیل بن عمار می گوید خدا دنیا و آخرت را بر اینها جمع کرده است. اینکه خدا آخرت را بر اینها جمع کرده است خب از این عدالت در می آید و عدالت راوی اگر اثبات شود ما وثاقتش را هم اثبات می کنیم ما این را در جای خودش گفته ایم که بین عدالت و وثاقت عموم و خصوص من وجه است ممکن است شخصی عادل باشد ولی ثقه نباشد. چون در ثقه ضبط معتبر است. کسی که عادل هست ولی اشتباه زیاد می کند آن ثقه نیست. بنابراین مجرد شهادت به عدالت، برای اثبات وثاقت کافی نیست. ولی اصل اولیه، اصل عدم ضبط یک اصل عقلایی هست که این اصل عدم ضبط وقتی ضمیمه به عدالت شود وثاقت را هم اثبات می کند. البته در سند این روایت کشی زیاد قندی واقع است. زیاد قندی از سران واقفه بوده است و امثال اینها. این شبیه همین بحث هایی که در مورد علی بن ابی حمزه هست در مورد این زیاد قندی هم هست. راوی از زیاد قندی محمد بن عیسی است. محمد بن عیسی قبل از وقف را درک نکرده است. آن بحثی که در مورد اینکه از علی بن ابی حمزه مثلا ابن ابی عمیر و اینها قبل از اخذ وقل می کردند در مورد این نیست. محمد بن عیسی که از زیاد قندی نقل می کند این بعد از وقف است ولی ما همان بیانی که در مورد نقل واقفه از علی بن ابی حمزه، نقل عبدالله بن جبله از علی بن ابی حمزه ذکر کردیم که استصحاب بقاء وثاقت این زیاد قندی هم با توجه به اکثار روایت امثال ابن ابی عمیر و امثال اینها وثاقتش در زمان استقامتش استفاده می شود و استصحاب بقاء وثاقت دارد. این اجمال این بحث است.

بنابراین به نظر می رسد که بشود اسماعیل بن عمار را توثیق کرد ولی آن علی الظاهری که آنجا ما تعبیر کردیم باید بشود علی التحقیق.

سوال:...

پاسخ: خب بچه اسماعیل توثیق شود چه ربطی دارد. خب بچه هایش را توثیق کرده است. چه ربطی.

یخرج الحی من المیت، محمد بن ابی بکر در اتفاقا روایتی در مورد همین محمد بن ابی بکر حالا که گفتید بگذارید این روایت را یادداشت کرده بودم یک بار دیگر بخوانم این روایت را. در شرح حال حمزه بن طیار را داشتم چیز می کردم این روایت این هست.

**عن حمزة بن محمد الطيار، قال: ذكرنا محمد بن أبي بكر عند أبي عبد الله ع، فقال أبو عبد الله ع: رحمه الله و صلى عليه، قال لأمير المؤمنين ع يوما من الأيام: ابسط يدك أبايعك، فقال: أ و ما فعلت؟ قال: بلى، فبسط يده، فقال: أشهد أنك إمام مفترض طاعتك، و أن أبي في النار**

دو آتشه دو قبضه.

**ن أبي في النار، فقال أبو عبد الله ع: كان النجابة من قبل أمه أسماء بنت عميس، رحمة الله عليها، لا من قبل أبيه».**

رجال کشی صفحه 64 این روایت آمده است. البته این متن و سندش معتبر نیست ولی مضمون این به دو سند معتبر دیگر وارد شده است که بایع علی البرائه من ابیه. که این توضیحش می دهد که این بیعت عمومی اش نبوده است این بیعت خصوصی دومش بوده است که به این نحو با حضرت امیر صلوات الله علیه بیعت کرده است.

پس بنابراین ممکن است ما بگوییم اسماعیلی که در این سند هست، این اسماعیل خلاصه مشکل دارد و این ممکن است اسماعیل جوهری باشد و روایت از درجه اعتبار ساقط است. ولی اصل همه این بحث هایی که کردیم هم مبتنی بر این بود که این اسماعیل درست باشد. ولی ظاهرا این اسماعیل مصحق مشمعل است. و این روایت همان روایت 45025 باب و45027 باب، این روایت ها با هم دیگر یکی هستند. این سه تا روایت یکی هستند اجازه دهید پس بنابراین بحث هر سه روایت را با هم بحث کنیم. حالا آن بحثش چیز هست. کلمه اسماعیل ظاهرا محرف مشمعل بوده است. مشمعل را وقتی که نوشته بشود اسماعیل را اسمعیل می نوشتند. اسمعیل را این است که مشمعل را چون اسم غریبی هست اسماعیل خوانده شده است. هیچ جا روایت معاویه بن حکیم از اسماعیل نام نداریم. همین روایت، همین معاویه بن حکیم از مشمعل نقل کرده است. البته معاویه بن حکیم، این را با واسطه نقل کرده است. این ظاهرا یک سقطی در این سند رخ داده است و آن روایت، روایتی هست که در فقیه وارد شده است. در فقیه این شکلی است می گوید

**رَوَى مُعَاوِيَةُ بْنُ حُكَيْمٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ مُشْمَعِلٍّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنِ امْرَأَةٍ مَاتَتْ وَ تَرَكَتْ زَوْجَهَا**

عین همین است بقیه اش

**وَ لَا وَارِثَ لَهَا غَيْرُهُ**

یک واو اینجا در فقیه اضافه دارد در انجا ندارد.

**قَالَ إِذَا لَمْ يَكُنْ غَيْرُهُ فَالْمَالُ لَهُ**

آنجا فله المال است اینجا فالمال له است.

**وَ الْمَرْأَةُ لَهَا الرُّبُعُ وَ مَا بَقِيَ فَلِلْإِمَامِ**

دقیقا یک عبارت عین هم هست. و ما اینجا ظاهرا اولا اسماعیل محرف مشمعل است و ثانیا بین معاویه بن حکیم و مشمعل هم آن علی بن حسن بن زید افتاده است. خود آن علی بن حسن بن زید هم، زیدش محرف رباط است. که آن ربات در نقل کافی نقل شده است. در نقل کافی این است:

**حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رباط عن محمد بن سکین و علی بن ابی حمزه عن مشمعل و عن ابن رباط عن مشمعل کلهم عن ابی بصیر قال قرء علیّ ابو جعفر علیه السلام فی الفرائض،**

حالا این سند ها را ملاحظه بفرمایید این را فردا توضیح می دهم

سؤال: ....

پاسخ: عرض کنم کلمه رباط، الف و ط را مدلی که چیز می کنند حالا من برای شما می نویسم تا ببینید چطوری اینها شبیه هم قرار می گیرند. حالا این سه تا روایت چون ظاهرا یک روایت هستند این را ما فردا، به خصوص سند کافی یک توضیحاتی دارد

سوال: ... وسط کلمه ها نمی گذاشتند اره؟

پاسخ: گاهی اوقات رباط، الف و ط را به هم می چسباندند. با چسباندن می رفته بالا و میرفته پایین این چسباندن اینها را شبیه هم می کرده است.

سوال:...

پاسخ: اینکه بوده است. مثل کلمه صالح را صلح می نوشتند. اسحاق را اسحق می نوشتند اسماعیل را اسمعیل حشام را حشم می نوشتند. آن الف های وسط، خود این کلمه اسماعیل الف وسطش را که حذف می شده است شبیه مشمعل می شده است حالا این بحثش باشد انشاءالله برای فردا. این سه روایت را ملاحظه بفرمایید هر سه تا، سه تا سند هست در هر سه سند گیر وجود دارد و اینها را که کنار هم بگذاریم سند واقعی از آن در می آید.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد